



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هفتاد و یکم





خانم لیلا



خلاصه غزل ۴۹ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور

با تو حیات و زندگی، بی تو فنا و مُردَنَا
زَاَن که تو آفتابی و، بی تو بُودِ فِسرْدَنَا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹

ای زندگی، ای خداوند، من اگر با فضای گشوده‌شده، وصل به تو و از جنس تو باشم، هم زنده‌ام و هم
زندگی می‌کنم؛ اما اگر بی تو و در من‌ذهنی باشم، فانی و بی‌ارزش شده‌ام و می‌میرم، چراکه تو آفتاب من
هستی و اگر نباشی و بر من نتابی، حاصلش فقط افسردگی و منجمد شدن من خواهد بود.

نکته ۱:

همان طور که آفتاب به ما گرما و نور می دهد و اگر نباشد، از بین می رویم، به لحاظ معنوی و روحی هم احتیاج به غذایی داریم که باید از آفتابِ زندگی یعنی خدا بگیریم.

نکته ۲:

مولانا از «با تو» و «بی تو» می گوید، پس معلوم می شود که ما، هم می توانیم با او باشیم و هم می توانیم بی او باشیم. آیا کدام را انتخاب می کنیم؟

نکته ۳:

آیا من ذهنی درست کردن و جدا شدن از آن حتماً لازم است؟ بله، اگر ما من ذهنی درست نکنیم، نمی‌توانیم در جهان باقی بمانیم و از بین می‌رویم؛ اما درست کردن من ذهنی و همانیدن با چیزها حد و حدودی دارد که میزانش را زندگی می‌داند، نه ما. درحالی‌که ما کنترل را از دست زندگی درآورده‌ایم و آدم‌ها را هرچه بیشتر با چیزها همانیده می‌کنیم.

نکته ۴:

تا ده‌ده‌وازه‌سالگی داشتن من ذهنی مجاز است. از این سن که بگذرد، با چیزهای بیشتری همانیده شده، منجمدتر و پژمرده‌تر می‌شویم و به دردهای مختلفی مثل رنجش، حسادت، خشم، نگرانی از آینده، افسوس گذشته که همه خاصیت‌های بی‌او بودن است، مبتلا می‌گردیم.

نکته ۵:

اگر چیزی برای ما علی السویه و بی اهمیت باشد، نمی تواند به مرکزمان بیاید، مثلاً در یک فرمول ریاضی هیچ گونه هویتی نیست و به مرکز ما نمی آید. حال اگر یکی به ما بگوید که ریاضیات نمی دانیم و به ما بربخورد، آن فرمول به مرکز ما آمده است.

نکته ۶:

وقتی خورشید زندگی به ما نمی تابد، نه تنها منجمد و افسرده می شویم، بلکه من ذهنی بسیار بسیار مخرب ما، تماسمان را با خداوند قطع و روابط ما را خراب می کند. بی خدا بودن رفتارهایی را به ما تحمیل می کند که همه دردزا است.

خلق بر این بساطها، بر کف تو چو مهره‌ای
هم ز تو ماه گشتنا، هم ز تو مهره بُردنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹

-مهره بُردن: کنایه از برنده شدن

انسان‌ها در دست تو مانند مهره‌های صفحه شطرنج این دنیا هستند که آن‌ها را مدام جابه‌جا می‌کنی،
گرچه که آن‌ها فکر می‌کنند خودشان بازی می‌کنند. بنابراین هم از طریق تو، ماه فضاگشا و از جنس
زندگی می‌شوند و هم به وسیله تو مهره همانیدگی‌ها را می‌برند و در مرکزشان انباشته می‌کنند.

نکته ۱:

مادامی که ما بر صفحه شطرنج دنیا بازی می کنیم، باید تدبیر من ذهنی مان را دور بیندازیم و تدبیر خدا را با فضاگشایی و عدم کردن مرکز بگیریم؛ زیرا فقط او می تواند ما را از این همانیدگی ها و از این مردن رها کند.

نکته ۲:

ما در طول من ذهنی درواقع در بساط شطرنج که صفحه ذهن ماست، نشسته ایم و مدام با سبب سازی، چیزها را این ور آن ور می کنیم. فکر می کنیم خودمان بازی می کنیم، اما حواسمان نیست که درواقع داریم به وسیله توانایی و عقل بزرگ خداوند به سوی مقصودمان هدایت می شویم.

نکته ۳:

موفقیت در تنظیم یا حرکت دادن مهره‌های شطرنج این دنیا، موفقیت واقعی نیست. موفقیت اصلی، زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت اوست.

نکته ۴:

بعضی از بزرگان ادب به‌جای «ماه»، واژه «مات» را گذاشته‌اند. در این صورت مات گشتن را باید جمع کردن همانیدگی‌ها معنا کنیم و مهره بردن را موفق شدن و فضاگشایی.

نکته ۵:

ما فکر می‌کنیم همه چیز در جمع کردن مهره است و هرچه را خانواده‌مان یا مردم می‌خواستند به آن‌ها داده‌ایم، درحالی‌که آن‌ها مهره نمی‌خواهند، عشق و شناسایی می‌خواهند و به زبان بی‌زبانی به ما می‌گویند: «مرا به عنوان زندگی و امتداد آلت شناسایی کن. من به مهره‌ها احتیاج ندارم، به این شناسایی احتیاج دارم.»

گفت: دَمَم چه می دهی؟ دَم به تو من سپرده‌ام
من ز تو بی خبر نی‌ام در دَمِ دَم سپردنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹

-دَم دادن: دمیدن، افسون خواندن بر مار، در این جا فریب دادن

خداوند به من گفت: «برای چه هر لحظه با سبب‌سازی فکر و صحبت می‌کنی و مرا موعظه می‌کنی و فریب می‌دهی؟ اصلاً تو چرا می‌دَمی؟ من هستم که دَمَم را با نَفَخْتُ به تو سپرده‌ام. تو در من ذهنی فکر می‌کنی من از تو بی‌خبرم، اما من از احوال تو خبر دارم. بیا و دَمَت را به این دَمی بسیار که در این لحظه من می‌دَمَم.

نکته ۱:

۹۹/۹۹ درصد بدن ما که خلأ است جای خداست. او تمام وجود ما حتی من ذهنی مان را درست کرده. من ذهنی ما حادث و تازه است، درحالی که ما از جنس خداییم و قدیم هستیم.

نکته ۲:

من ذهنی ما باید خود را به دَمِ این لحظه بسپارد، خودش را صفر کند، ندَمَد و «أَنْصِتُوا» را رعایت کند تا نتیجه اش را مشاهده نماید. اگرچه متأسفانه این ها را انجام نمی دهد.

نکته ۳:

خدا به صحبت ما احتیاج ندارد. این ماییم که به صحبت او احتیاج داریم و باید از طریق او فکر و عمل کنیم، در حالی که بر حسب همانیدگی‌های حادث عمل می‌کنیم و نمی‌فهمیم که گذشتن از همانیدگی به همانیدگی و آن را فکر کردن، عقل نیست!

نکته ۴:

ما از خدا قطع و پژمرده شده‌ایم. خود را با دیگران مقایسه کرده و فکر می‌کنیم حال ما باید بهتر از آن‌ها باشد. دروغین و از جنس مجاز هستیم و در زمان مجازی زندگی می‌کنیم. با این احوالات نگران این هستیم که خداوند از ما بی‌خبر است، نکند عقب بمانیم!

پیش به سجده می شدم، پست خمیده چون شتر
خنده زنان گشاد لب، گفت: دراز گردنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹

[وقتی من این را شنیدم] به سجده افتادم و مرتب پیشش خم شدم و خودم را پست و صفر کردم، ولی خمیده مانند شتر. [در واقع صفر نشده و فضاگشایی نکرده بودم. مرکز هم عدم نبود چون از جنس او نشده بودم، یعنی با همان من ذهنی تسلیم شدم و سجده کردم.] خداوند شروع به خندیدن کرد و گفت: «این چه حرکتی است؟ ای دراز گردن که شبیه شتری و گردن من ذهنی ات دراز است، دوباره اشتباه کردی.»

نکته ۱:

بعضی از بزرگان ادب به خاطر پشت خمیده شتر نوشته‌اند «پشت خمیده چون شتر»، ولی کلمه پست احتمالاً بیشتر می‌خورد. شتر که می‌خواهد با گردن درازش همه کار می‌تواند انجام دهد. ضمناً دراز گردن به معنی احمق یا ساده لوح هم هست.

نکته ۲:

ما با آوردن الگوهای پستی به سبب‌سازی، مرتب حرف‌های پست‌کننده می‌زنیم که خدایا کوچک و ناچیزیم، رحم کن! ولی این را من ذهنی ما می‌گویند که هنوز صفر نشده و قضاوت و مقاومت دارد. اگر واقعاً پست بود صفر می‌شد و خاموش می‌کرد.

نکته ۳:

شتر که نماد بی‌شکلی است گاهی اوقات مثبت است و گاهی اوقات مثل این بیت، با تشبیه به من ذهنی، منفی است.

بین که چه خواهی کردنا، بین که چه خواهی کردنا
گردن دراز کرده‌ای، پنبه بخواهی خوردنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹

[مولانا دوبار می‌گوید:] بین که چکار داری می‌کنی. بین که چکار داری می‌کنی. تو گردنت را دراز کرده‌ای
و می‌خواهی پنبه چیزهای این‌جهانی و همانیدگی‌ها را که غذا نیست، بلکه هیچ و پوچ است، بخوری. این
کاری که تو می‌کنی، عبادت با من‌ذهنی است، چرا که درواقع دنبال مادیات هستی و از خدا غیر خدا را
می‌خواهی.

نکته ۱:

اگر داریم به مولانا گوش می‌دهیم، ولی فرمان این است که خودمان بیشتر بلدیم، این ابیات اثر نمی‌کند.

نکته ۲:

ما با من‌ذهنی بدون حضور عبادت می‌کنیم، درحالی‌که مرکزمان جسم است. با سبب‌سازی حرف‌های کوچک می‌زنیم و برخورد ما با انسان‌های دیگر هم همین‌طور بدون صمیمیت و صداقت است و دوست واقعی نیستیم. حتی اگر به‌عنوان من‌ذهنی احترام بگذاریم، احترام ما راستین نیست و توأم با حسادت است و خود را مهم‌تر از دیگران می‌دانیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش اول

هیچ نَبْرَدَه‌ست کسی مُهره ز اَنبَانِ جهان
رَنجه مَشو، زان که تو هم مُهره ز اَنبَانِ نَبَری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

-اَنبَان: کیسه بزرگ که از پوست دباغی‌شده بز یا گوسفند درست کنند. توشه‌دان

هیچ کس از انبان این جهان، از ذهن، با خودش مهره یعنی چیزهای مادی و همانیدگی‌ها را نبرده است.
پس تو هم خودت را اذیت نکن، زیرا موقع مردن با خودت چیزهای ذهنی، پول، خانه و همانیدگی‌ها را
نخواهی بُرد.

مُهره ز اَنْبان نَبَرَم، گوهرِ ایمان بَبَرَم
گر تو به جان بُخل کُنی، جان برِ جانان نَبَری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

-بُخل: حسد، رشک، بخیل بودن

من دیگر حواسم جمع شده و اصلاً نمی‌خواهم مُهره همانیدگی‌ها را از انبان این جهان بَبَرَم، بلکه می‌خواهم «گوهر ایمان» بَبَرَم، یعنی هشیارانه فضا را باز و مرکز را عدم کنم و به زندگی زنده شوم؛ ولی اگر تو خسیس باشی و با هشیاری جسمی عمل کنی و حتی نسبت به زنده شدن خودت به زندگی نیز بخل داشته باشی، در این صورت جانت را بر جانان نخواهی برد و دوباره نمی‌توانی با خداوند پیوند بخوری و به وحدت برسی.

مسجد است آن دل که جسمش ساجد است
یارِ بد خَرُوبِ هر جا مسجد است
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۳

-خَرُوب: گیاه خَرْنُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

مرکز گشوده‌شدهٔ انسانی مسجد است که جسمش سجده‌کننده است و هر چیزی را که ذهن نشان می‌دهد مهم نمی‌داند و به مرکز نمی‌آورد. اما یارِ بد یعنی همین من‌ذهنی ما یا من‌ذهنی دیگران به‌عنوان خروب، هر مسجدی را خراب و ویران می‌کند.

نکته : وقتی همسر تان یک چیز ذهنی می گوید، نباید به مرکز تان بیاید و برای شما مهم باشد. اگر حرف هایی که دیگران می زنند و رفتاری که می کنند به شما برمی خورد یعنی ناموس و درد دارید و چیزی را که ذهن نشان می دهد مهم می دانید.

یارِ بد چون رُست در تو مهرِ او
هین از او بگریز و کم کن گفت‌وگو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۴

اگر مهر و عشقِ یارِ بد، من‌ذهنی خودت یا من‌ذهنی دیگران در دل تو روید و عاشق آن شدی،
در این صورت مواظب باش؛ از او بگریز و اصلاً از او دفاع نکرده و با او بحث و گفت‌وگو نکن.

برگن از بیخش، که گر سر برزند
مر تو را و مسجدت را برگند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۵

[من ذهنی تو مثل گیاه خروب بسیار خراب کننده است،] پس آن را شخم بزن و از بیخ بکن؛ چراکه اگر سر
بزند علاوه بر این که چهار بعد یعنی بدن، فکر، هیجانات و زندگی ات را خراب و فنا می کند، سبب می شود
مسجدت که همان فضای گشوده شده است خراب شده، فضای درونت بسته شود، منقبض و افسرده
شوی و تماس با خداوند قطع شود.

عاشقا، خَرُوبِ تو آمد کژی
همچو طفلانِ سویِ کژ چون می غژی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۶

-می غژی: فعل مضارع از غژیدن، به معنی خزیدن بر شکم مانند حرکت خزندگان و اطفال

ای انسان که در ذات و بالقوه از جنس خدا و عاشق او هستی و باید هرچه زودتر هشیارانه از جنس او شوی، خَرُوبِ تو کژی یعنی دیدن برحسب همانیدگی‌ها و افتادن در سبب‌سازیِ ذهن است. چرا مثل طفلان متوجه نیستی و چیزهای ذهنی را به مرکزت می‌آوری؟

گرگِ درنده‌ست نفسِ بد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

ای انسان، یقیناً من ذهنی تو همچون گرگی درنده است که هر لحظه تو را می‌درد و من‌های ذهنی بیرون هم از طریق همین من ذهنی که عاشقش هستی و به رفتارهایش احترام می‌گذاری روی تو اثر بد می‌گذارند، پس حواست به من ذهنی خودت باشد و قرین‌ها را بهانه نکن و نگو چون مردم من ذهنی دارند روی من اثر بد می‌گذارند.

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفسِ زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

-می تند: از مصدرِ تنیدن، در این جا یعنی می گراید.

چون قانون خداوند که خودش از جنس زندگی ست این است که از ما به عنوان امتداد خودش مردگی
من ذهنی را جدا کند و بیرون بیندازد، در نتیجه من ذهنی دائماً به خودش ضرر می زند، حول مرگ می تند و
میل به نابودی دارد.

«بیت هندسی»

لیک گر آن قوت بر وی عارضی ست
پس نصیحت کردن او را رایضی ست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۷۹

-قوت: غذا

-رایضی: رام کردن اسب سرکش

اگر غذاهای من‌ذهنی مثل خواستن و انتظار داشتن از دیگران، رنجش، درد، کینه، حسادت و غیره، عارضی است و به جان اصلی انسان تحمیل شده، بنابراین همان‌طور که اسب سرکش را می‌توان مهار و تربیت کرد، من‌ذهنی سرکش را هم تربیت‌کننده‌ای مانند مولانا می‌تواند تربیت کند.

چون کسی کاو از مرض گل داشت دوست
گرچه پندارد که آن خود قوتِ اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۰

همچون کسی که به علت مریض بودن یعنی همانیدن با چیزها گل را دوست دارد و می‌پندارد غذای اصلی‌اش همین همانیدگی‌ها و چیزهایی است که از دنیا می‌گیرد، مثل حرص، تأیید و توجه مردم و دوستی با من‌های ذهنی.

نکته: هر غذایی که چیزهای ذهنی به ما می‌دهند غذای بدی است، مثلاً حس امنیتی که از پولمان می‌گیریم پوشالی است، چون همین که پولمان کم شود آن حس امنیت از بین می‌رود. غذای خوب آن است که با فضاگشایی از طرف خداوند می‌آید مثل شادی بی‌سبب، خرد، حس امنیت، هدایت و قدرت زندگی.

قوت اصلی را فراموش کرده است
روی در قوتِ مرض آورده است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۱

آن شخص غذای اصیل را که از آن‌ور، از طرف زندگی می‌آید، فراموش کرده و به‌صورت من‌ذهنی به غذای
بد روی آورده‌است.

بلکه اغلب رنج‌ها را چاره هست
چون به جدّ جویی، بیاید آن به‌دست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۱۶

همه رنج‌های عارضی که از من‌ذهنی و همانیدگی‌هایمان آمده و به آن مبتلا هستیم، چاره دارند. اگر متوجه شویم و به حرف مولانا گوش دهیم، می‌توانیم دوباره تربیت شویم و گرفتاری‌های عارضی و تحمیلی را درمان کنیم؛ به شرط این که هرکسی با جدّیت دوا را جست‌وجو کند تا آن را به‌دست آورد.

نکته: شما شخصاً باید هر موقع فرصت دارید، در اتومبیل، خانه، بعد از کار، موقع ورزش، یعنی دائماً به این برنامه تا آخر و چندین بار گوش بدهید و ابیات را بخوانید و تکرار کنید و حواستان به خودتان باشد که در این کار جدیت کنید. این کار «به جد جستن» است. این که فقط هفته‌ای ده دقیقه، یک ربع و یا در کل جسته و گریخته به این برنامه گوش دهید، به جد جستن نیست.

او درونِ دام، دامی می‌نهد
جانِ تو نه این جهد، نه آن جهد
—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۶

انسان پس از ورود به این جهان به دام جسم یا دامِ زندگی می‌افتد و درون دامِ زندگی دام دیگری برای خودش درست می‌کند که همانیدن با فکرها و چیزهای این جهانی و زندگی خواستن از آنهاست. ای انسان، روح و جان تو نه می‌تواند از دام تن بیرون بپرد و آزاد شود و نه از دام من‌ذهنی؛ مگر این تن تو بمیرد و فرصتت به پایان برسد و یا این که قبل از مرگ جسمی فضا را باز کنی و به آلت و بی‌نهایت خداوند زنده شوی. در این صورت از هر دوی این دام‌ها می‌توانی بجهی.

افکن این تدبیرِ خود را پیشِ دوست
گرچه تدبیرت هم از تدبیرِ اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۰

ای انسان، تدبیر و سبب‌سازی ذهنت برای رهایی از دام تن و ذهن را با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، پیش تدبیر و قدم‌های زندگی بیفکن؛ گرچه این تدبیر تو نیز محکوم تدبیر اوست. یعنی اگر برای به‌وجود آوردن من‌ذهنی بزرگتری حيله کنی، در این صورت باز هم با حيله‌ها و تدبیرهای زندگی که جامع است روبه‌رو می‌شوی. او از هر لحاظ تو را محاصره کرده پس نباید فکر کنی که با عقل من‌ذهنی می‌توانی جان سالم به‌در ببری.

خویش مجرم دان و مجرم گو، مترس
تا ندزد از تو آن استاد درس
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۷

ای انسان، اکنون که متوجه شدی توازن را رعایت نکرده و از طریق همانیدگی‌ها دیده‌ای و ذهنت را به مرکزت آورده‌ای، خودت را مجرم بدان و بدون ملامت کردن خود و دیگران بگو من مقصر بودم که با تدبیر و سبب‌سازی ذهن عمل کردم، فضاگشایی نکردم، افسرده شدم، افسردگی‌ام را گردن خداوند یا دیگران انداختم و از زندگی کمک نگرفتم؛ از این اعتراف اصلاً نترس تا آن استاد یعنی خداوند درس را از تو ندزد و تدبیر خود را به تو بدهد.

نکته: یکی از جنبه‌های پذیرش جامع شما، پذیرش وضعیت فعلی است. باید هر وضعیتی را که دارید بپذیرید. گله و شکایت کردن که پدر و مادر و جامعه این بلا را سر من آورده‌اند، به درد نمی‌خورد. بگویید من روی خودم به همین صورتی که هستم کار می‌کنم و با این که چه کسی مرا به این جا رسانده کاری ندارم.

چون بگویی: جاهلم، تعلیم ده
این چنین انصاف از ناموس به
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۸

-ناموس: خودبینی، تکبر

اگر بگویی: «خداوندا، من که با سبب سازی کار می کنم جاهل هستم، پس تو به من تعلیم بده»، چنین
انصاف و عدلی از ناموس داشتن و این که هیچ چیز به ناموس تو برنخورد، بهتر است.

از پدر آموز ای روشن جبین
ربنا گفت و ظَلَمْنَا پیش از این
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۹

-جبین: پیشانی
-ظَلَمْنَا: ستم کردیم.

ای انسان پیشانی‌روشن، از حضرت آدم یاد بگیر که گفت: «خدایا ما به خودمان ستم کردیم.» پس تو هم
بگو که من به خودم ستم کردم و هر بلایی را خودم سر خودم آوردم؛ از این پس مسئولیت هشیاری‌ام را
به عهده می‌گیرم، هیچ کس از جمله خودم را ملامت نمی‌کنم بلکه فضا را باز کرده به مولانا گوش می‌دهم و
خودم را درست می‌کنم.

نکته: یک اشتباه بزرگی که ما در حال حاضر می‌کنیم این است که می‌گوییم بلاها را پدر و مادر و دیگران سر من آورده‌اند. اگر مسئولیت هشیاری‌مان را در این لحظه به‌عهده نگیریم عواقب وخیمی خواهد داشت.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)

«قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان‌دیدگان خواهیم بود.»

هر که را فتح و ظَفَر پیغام داد
پیش او یک شد مُراد و بی مُراد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۹

-فتح: گشایش و پیروزی
-ظَفَر: پیروزی، کامروایی

هر کس موفق شود بدون تدبیر من ذهنی فضاگشایی کند، دیگر در کار زندگی دخالت نکند و با عدم کردن مرکز خداوند را به مرکزش بیاورد، در این صورت زندگی پیغام فتح و پیروزی را به او داده است؛ بنابراین دیگر مراد و بی مرادی ای که ذهن تعریف می کند برای او یکسان است.
نکته: اگر مرادهای ذهنی برایمان مهم باشد و مشغول آن ها باشیم، موفق به عدم کردن مرکز نمی شویم.

هر که پایندانِ وی شد وصلِ یار
او چه ترسد از شکست و کارزار؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۰

-پایندان: ضامن، کفیل

هر کس مرکزش را عدم کند، ضامن موفقیتش یار، خداوند می‌شود و دیگر از شکست و کارزار و کشتی
گرفتن با چالش‌ها نمی‌ترسد. او اجتهاد گرم می‌کند و حواسش به خودش است، چیزهای ذهنی را به
مرکزش نمی‌آورد، ناموس را کم می‌کند، می‌گوید نمی‌دانم، مقاومت نمی‌کند و مرکزش را عدم نگه می‌دارد.

چون یقین گشتش که خواهد کرد مات
فوتِ اسب و پیل هستش تُرّهات
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۱

-تُرّهات: سخنانِ یاوه و بی‌ارزش، جمع تُرّهه؛ در این جا به معنی بی‌ارزش و بی‌اهمیت

چون یقین پیدا کرد که با مرکز عدم موفق خواهد شد بنابراین از دست دادن اسب و پیل در این شطرنج
یعنی از دست دادن هر چیزی در راه موفقیت، برایش بی‌اهمیت و بی‌معنی است.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com